

بی احترامی به معلمان ممنوع

اصل و شرح

درست است که دیگر خبری از زور و فلک در مدارس نیست و روابط بین دانش آموزان و معلمان بر مبنای روابط اجتماعی تعریف می شود اما دیگر قرار نیست دانش آموزان به

معلمان هتک حرمتی کنند و شأن معلم را زیر سؤال ببرند؛ این خط و نشانی است که صادق حسین زاده ملکی، معاون پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش کشیده و گفته بی احترامی هایی که از جانب برخی دانش آموزان نسبت به معلمان صورت می گیرد، عوامل مختلفی از جمله فرهنگی، اجتماعی، تأثیر رسانه ها و حتی تغییر سبک

زندگی و روابط اجتماعی دارد. به گفته او، دانش آموزی که وضعیت فرهنگی و تربیتی مناسبی ندارد، به واسطه برخی هیجانات نوجوانی و جوانی ممکن است، حریم و ساخت مقدس معلم را خدشه دار می کند. البته ملکی تذکری هم به همکاران خودش داده و گفته: معلمان و همکاران هم باید کمترین اشتباه را در محیط تربیتی داشته باشند.

سایهات مستدام

درباره انتقال حس وطن دوستی مردم با انتشار تصویر پرچم ایران در فضای مجازی

جامعه امروز
فاطمه عسگری نیا | روزنامه نگار | ایرانی های این روز ها پرچم با عزت ایران را تک به تک برافراشته اند؛ نه در میادین ورزشی و نه در رقابت های علمی، بلکه در فضای مجازی تا همه دنیا ببینند پرچم ایران، باشکوه تر از همیشه سایه اش را بر سر این ملت پهن کرده و تا این سایه بر سرمان است نه غرب و نه شرق، حق دخالت در امور ایران را نداردند؛ پست هایی که ایران دوستی جماعت ایرانی را در دنیا فریاد می زند؛ مردمی که معتقدند، پرچم ۳ رنگ ایران نشانه غیرت، ایمان و آزادی مردمی است که برای سر بلندی خاکشان از جان گذشته اند که سفیدش صلح دل هاست، سبزش امیدفر دها و سرخش یاد خون شهیدان این سرزمین است؛ ایران یعنی افتخار، یعنی ماندن، یعنی عشق....

خون دادیم تا ایران بماند

همه مشکلات جای خودش، اما وقتی پای ایران به میان می آید فرقی نمی کند چه گلایه ای از وضع موجود داریم؛ آخر ایران وطن است؛ سبز زمینی که خون جوان هایمان را دادیم تا ایران بماند و ذره ای از خاک آن دست دشمن و بدخواه نیفتد. بار اولمان نیست که دشمنان قسم خورده این خاک از فرسنگ ها آن سوی جهان، برایمان خط و نشان می کشند؛ انگار جنگ تحمیلی را یادشان رفته، یا چرا راه دور برویم، همین جنگ ۱۲ روزه و ایستادن مردم پای خاک و وطنشان را.

ایران خط قرمز ه

مردم ایران امروز در دنیای مجازی پرچم ایران را برافراشته اند و با موسیقی های ملی، عشق و ارادتشان به وطن را به نمایش گذاشته اند؛ حتی اکثر پروفایل های دنیای مجازی این روزها، منقوش به ایرانی هایی شده که نقشه ایران را در آغوش گرفته اند و جملات وطن دوستی را ضمیمه آن کرده اند که اگر دشمنان ایران، اندکی هوش داشته باشند پیام این ایرانی ها را به خوبی دریافت می کنند. پیام ایرانی هایی که ذیل پست های حاوی انتشار تصویر پرچم ایران نوشته اند: «در داریم، فشار هست، صداها بلند، ولی حسابمون با خودمونه دعای خونا د گیه به شما غریبه ها نمی رسه دخالت کنید، ایران خط قرمز ه...»

پرچم ایران فقط یک تکه پارچه نیست

پرچم ایران امروز در پست های مختلف مردم ایران دوست در فضای مجازی برافراشته شده؛ مردمی که با توسل به زبان شعر، کنایه و موسیقی های ماندگار سنتی ایرانی فریاد می زنند: «شمر بر من اگر حریص تو / پیش چشمان من شکسته شود / وای بر من اگر ببینم چشم / رویه روی این عشق بسته شود» ایرانی ها با انتشار این تصویر می گویند: «این پرچم فقط یک تکه پارچه نیست؛ رنگ هاشو شهدا با خونشون امضا کردن تا ایران، ایران بمونه.» بعد هم برای اینکه دشمنان حساب کار دشمنان بیاید در پستی که بسیار وایرال شده آورده اند: «به جمهوری اسلامی ایران گفته ایم آری / به هر چه غیر جمهوری اسلامی ایران نه...»

انجا هم که خبری از پرچم برافراشته روی میله ای ایستاده نیست، ایرانی ها پرچم ایران را روی صورت و کف دست خود طراحی و تولید محتوایی این چنین کردند: «با هر عقیده ای که هستید، بُرد و باخت غلامرضا پرچم ایستاده ایران را به تصویر کشیده در پی نوشت آورده است.» این پرچم دست صاحب اصلیش بقیه الله اعظم (عج) میرسه به اذن الله.»

۲ پرچم در جهان افتادنی نیست

جمله معروف حاج قاسم سلیمانی را خاطرتان هست که می گفت ما ملت امام حسینیم... حالا ایران دوستان در این برهه حساس پیش روی کشور با الگو گیری از این جمله عشق و ارادت به پرچم ایران را با اعتقادات مذهبی شان گره زده و در کنار پرچم ایران پرچم منقش به نوشته یا امام حسین (ع) را هم بازنشر کرده و در توضیحش آورده اند: «در تاریخ خواهند نوشت این ۲ پرچم، افتادنی نیست و ایران امام حسین (ع) تا بد پیروز است.» یکی هم در حالی که پرچم ایستاده ایران را به تصویر کشیده در پی نوشت آورده است: «این پرچم دست صاحب اصلیش بقیه الله اعظم (عج) میرسه به اذن الله.»

کودکان را در معرض اخبار قرار ندهید

معلمی در صفحه مجازی خود از پدر و مادرها خواسته که جلوی کودکان و نوجوانان، اخبار را بلند بلند نخوانند و درباره آن صحبت نکنند؛ «چرا باید یک کودک در معرض استرس کمبود روغن، گرانی تخم مرغ یا نرخ تازه طلا و

دلار قرار بگیرد؟ دانستن این اخبار برای او چه فایده ای دارد؟ او باید کودکی کند، بخندد، بازی کند و درس بخواند. بچه ها نباید در معرض اخبار منفی قرار بگیرند، چون در رشد ذهنی و جسمی آنها اثر مستقیم می گذارد.» این

معلم از والدین خواسته از بحث های سیاسی و اقتصادی و حتی اجتماعی در حضور کودک و نوجوان خودداری کنند؛ «چذا ایجاد حس ناامیدی و اضطراب بی مورد، آنها دچار ناامیدی و پوچی و خشم می شوند!»

ناگفته های اتاق ۲۳

تصاویر و اسناد کمتر دیده شده از زندگی و مرگ غلامرضا تختی در موزه ملک به نمایش گذاشته شد

سحر جعفریان عصر | روزنامه نگار |

گزارش

از خانی آباد تا هتل آتلانتیک، کشتی گرفت و برنده همه آن کشتی ها بود؛ حتی اگر طلا بقرعه و برنز نمی گرفت. جز کشتی آخرش در اتاق شماره ۲۳ هتل آتلانتیک (اطلس فعلی) که با مسرگ، بُرد و باخت غلامرضا تختی، به صورت راز ماند. این روزها تصاویری کمتر دیده شده از این راز که ۱۷ادی هر سال بسیاری را کنجکاو می کند در نمایشگاه تختی، موزه ملک به تماشا گذاشته شده است.

نگو، غلام تنبل

«غلام تنبل... غلام تنبل...» این را هر بار یکی از خواهر و برادرهایش می گوید؛ گاهی خدیجه و نرگس و گاهی علی و مهدی. این را به غلامرضا، نه تغاری رجب خان و صغری خانم می گویند و خبر از جهان پهلوانی او و خوش اقبالی خودش در پیوند نسبی باو ندارند. با این همه شوخی و خوشی، دل همگی شان از خطر راه اهنی که از میان خانه شان می گذشت، خون است. درست مثل دل شیر که در طبقه دوم هتل آتلانتیک، خون شد و کیهان ورزشی، گزارشش را نوشت.

آتلانتیک، خشک است و عدد ۲۳ نه نجس

برای خیلی ها آتلانتیک نه تنها دومین اقیانوس بزرگ جهان نیست که سالها خشکیده؛ درست از ۱۷ادی ماه ۱۳۴۶ آتش به هتل آتلانتیک در خیابان تخت جمشید (طالقانی فعلی) رسید؛ ولی برای این خیلی ها، حالا هم که آتلانتیک، اطلس شده اطلس فقط همام اطلس اساطیر یونانی (اسطوره تاب و توان) است و اگر نه که در صفت با هم فرق دارند. گواهشان عدد ۲۳ در هتل اطلس است که انگار نجسی ۱۳ را دارد یا همه آن چند هزار متر مربع مساحت هتل که تحمل وجود تختی را نداشت.

کاش زری، آخرین کشتی را می دید

آخرین کشتی را بدون تشک با مرگ گرفت در هتل اطلس؛ جایی نزدیکی ساختمان ساواک. زری (زری امیری / پیشخدمت هتل) اگر زودتر به در اتاق می گویند شاید تنها تماشاگر این مسابقه بود. جهان پهلوان، بی جان روی تخت با کمی خون که از گوشه دهانش به ملحفه بالشت رسیده بود و چند کاغذ نوشته. تا کاغذ نوشته ها برسد به دست آقای دادستان و دکتر طباطبایی (رئیس وقت پزشکی قانونی) در سالن تشریح کارش را شروع کند، اشک امان بسیاری را برید. برعکس آن روزی که از رخت دامادی جهان پهلوان، همه شاد بودند و خندان؛ حتی آنهایی که توی دلشان یا زیر گوش هم پیج می کردند: «شهلا و غلامرضا، به هم میان؟»

مکت

گل از خوشه افتاد

مسعود میر | روزنامه نگار | ۵۷ سال است که یک راز، پشت در شماره ۲۳ ملاقه را کشیده روی خودش و آرام آرام خوابیده... ۱۷دی ماه است و بهانه همیشه و هنوز تقویم، خون شدن دل شیر و افتادن گل از خوشه است. پهلوان مرد و آقا تختی نمرد که نمرد و همین روزها هم که نمایشگاهی در موزه ملک، مسلک غلامرضا را به هنرمندی بر در و دیوار و سقف و کف به دام تماشا کشانده، باز می توان بغض کرد و آه کشید و انار شد از قصه «آقا تختی، پسر ایران».

وداع در آتلانتیک

خبر بد زود می بیچد. همین هم شد؛ وقتی آقا تختی قید زندگی را زد، تهران را انفجار شابعه می سوخت و ایران در بهت مرگ، تب کرده بود. مطبوعات کم نگذاشتند از ماجرای کشتن تختی با امپول هوا تا سند شهادت تختی در سپید و سیاه. تیر صدرالدین الهی در کیهان ورزشی دل همه را خون کرده بود و احمد شاملو در جنگ ادبی و هنری خاصی که سربیزی می کرد تختی را شهید خواند و بعد از تذکر ساواک، چاپ دوم مجله اش را بدون عکس به چاپخانه سپرد. توفیق هم از قول آقا تختی که مثل فرشته هال بال در آورده بود، نوشت: واسه من نمی خواد گریه کنین... واسه خودتون گریه کنین.

حق سفره، خرج تحصیل

آقا تختی ۲ دوره پایپی قهرمان کشتی پهلوانی ایران شد. به پهلوان ایران بازوند اهدا می شد و برایش مقرر می سالانه در نظری می گرفتند که به آن «حق سفره» می گفتند. تختی حق سفرانش را صرف تحصیل نوجوانی کرمانی می کرد...

شهلا خانم؛ راز دار

شهلا خانم سالها ساکوت کرد؛ جهان پهلوان که در اتاق شماره ۲۳ هتل آتلانتیک لیوان مرگ را سر کشید همه توقع داشتند تا او میدان دار شود و برای مردمانی که تشنه شنیدن بودند حرف هایی را نقل کند. شهلا خانم اما ساکوت کرد، نه یک روز و یک سال که تا لحظه مرگ. او مادر تنها فرزند غلامرضا تختی بود و در تمام سال های بی پهلوانی، با آن چشم های خوش رنگ، نگاهش را دوخت به بازی روزگار.

صندوق تختی

نیازشان را نامه می کردند و می انداختند به صندوق پستی در محله باغ فردوس، حوالی خانه تختی. صندوق را همه به اسسم صندوق تختی می شناختند. یکی دستش تگ بود، یکی هم دلش تگ. از جان برای جواب هر نامه مایه می گذاشت. کسی چه می داند شاید عادل آتان، بوریس کولایف و پیتر بیلر (رقبایش) هم نامه ای به صندوق او انداخته بودند.



به بهانه بوئین زهرا و گل

زلزله سال ۱۳۴۱ انگار بیشتر از بوئین زهرا در پایین دست استان قزوین، تختی را ویران کرده که بی درنگ آستین بالا می زند. پشت بند او، صد نفر، هزار نفر و خیلی بیشتر، آستین بالا می زند برای زلزله زدگانی که نه قوم و خویش شان هستند و نه شاید کشتی دوست داشته باشند. مثل آن مشتری ها که شاید بعضی شان گل دوست نداشتند اما به خاطر تختی از گل فروشی های او هر روز، رز، ارکیده و مریم می خریدند. گل، بهانه خوشبویی است حتی برای امضا گرفتن از تختی یا حرف زدن از نیازهایی که آدم را عاصی می کند.

پهلوان، داماد می شود

شهلا را یک بار دیده بسود و همان یک با هم برای ضربه فنی شدن کافی بود. خبرنگاران تیتز زدند: «پهلوان داماد شد» و فردایش، همه روزنامه ها فروش رفت؛ نه از سر آن تیتز و گزارش که از برای تختی که مردم دوستش داشتند. امان از عکس هایی که خوب برداشته نمی شوند؛ تارند یا زاویه شان اشکال دارد یا هر چیز دیگری. تختی دلش با خانواده، کشتنی و مردم بود؛ نه سیاست و شهرت پوشالی. این از جای خالی اش در بوستر فیلم های بفروش و ویرانی های بوئین زهرا پیداست.

